

داستایفسکی پس از باختین

قرائت‌هایی از رئالیسم و همی داستایفسکی

نویسنده: مَلْکُم وی. جونز
مترجم: امید نیک‌فرجام

فهرست مطالب

بخش دوم: به جنون کشاندن مردم	
جنایت و مکافات: به جنون کشاندن دیگران	۹۶
شیاطین: به جنون کشاندن جامعه	۱۱۸
ابله: به جنون کشاندن خواننده	۱۳۸
بخش سوم: زمزمه‌ی چینی	
نقش مایه‌ی ماریون: زمزمه‌ی اسلاف	۱۷۴
برادران کار/مازوف: زمزمه‌ی پروردگار	۱۹۲
نتیجه‌گیری: رئالیسم وهمی داستایفسکی	۲۲۲
یادداشت‌ها	۲۳۴
کتاب‌شناسی	۲۴۶
واژه‌نامه	۲۵۴
نمایه	۲۵۸

۱ پیش‌گفتار

۱۶ مقدمه: رئالیسم وهمی داستایفسکی

بخش اول: زیرزمین

۵۰ همزاد: ایده‌ی داستایفسکی برای رمان همزاد

۷۸ یادداشت‌های زیرزمینی: کشف «زیرزمین»

بیش‌تر خوانندگان همدل به نحوی شهودی می‌فهمند که رئالیسم وهمی چیست. برخی آن را با غوطه‌ور شدن داستایفسکی در ایدئالیسم آلمانی مربوط می‌دانند، برخی با باورهای مسیحی‌اش، برخی با پیش‌قدم شدنش در راه نیچه یا فروید، برخی با اشتیاق رمانتیک‌اش به تضاد و شور و سنت‌های گوگول و دیکنز و بالزاک، برخی اخیراً و به دنبال کشف دوباره‌ی باختین با کارناوالی کردن ادبیات، برخی با رویکرد چندآوایی‌اش به زاویه‌دید، و برخی با دید مدرنش از نحوه‌ی پس‌نشستن بی‌پایان معانی و [بدل شدن] حقیقت به صرف نقطه‌ی گریز فرار متن. در تمامی این برداشت‌ها یک نکته واضح است: همه در قالب قرائت‌های گوناگون به گிரایی متن داستایفسکی واکنش نشان می‌دهند و به شکلی ردناشدنی او را از آن خود می‌دانند، و از این رهگذر به آشکار کردن ویژگی‌های بنیادی رئالیسم وهمی کمک می‌کنند.

در این فصل تلاش می‌کنم برخی از گزینه‌ها را نشان دهم و سپس به اصولی کلی برای کاوش بیش‌تر برسم. در این‌جا فقط به یک نکته‌ی کلی اشاره می‌کنم. ادبیات نظریه‌ی انتقادی نشان می‌دهد که متون داستایفسکی هم قرائت‌های مبتنی بر عقل سلیم در سنت رئالیسم سوسیالیستی را به خود جلب می‌کنند و هم سخت در برابر این نوع قرائت مقاومت نشان می‌دهند. در این کتاب گرایش اول را بدهی شمرده و در دومی کنکاش می‌کنم.

به یقین نمی‌دانم آیا داستایفسکی عبارت «رنالیسم وهمی» را واقعاً به کار برده است یا خیر، اما گفته‌های او در مورد سبکش استفاده از این اصطلاح را توجیه می‌کنند. اما این مفهوم به‌رغم تمامی تلاش‌ها برای روشن ساختنش باز هم کاملاً به چنگ نمی‌آید.

رنالیسم وهمی: نظر شخص داستایفسکی

در مقاله‌ها و نامه‌های داستایفسکی قطعاتی هست که به مفهوم رنالیسم وهمی ارتباط دارند، اما در مورد هیچ یک از آن‌ها به یقین نمی‌توان گفت که قادرند بار نظریه‌ای کامل درباره‌ی رنالیسم وهمی را به دوش بکشند. از این میان پنج قطعه بیش از همه نقل قول شده‌اند و به همین دلیل می‌توانیم کار خود را با نگاهی به آن‌ها آغاز کنیم:

۱. نظرات من در مورد واقعیت و رنالیسم با نظرات واقع‌گرایان و ناقدان کاملاً تفاوت دارد. ایدنالیسم من از ایدنالیسم آن‌ها واقعی‌تر است. خدای بزرگ! مگر واقع‌گرایان بانگ نمی‌زنند که تلاش برای نقل هر آنچه ما روس‌ها در ده سال گذشته از نظر رشد معنوی و روحانی پشت سر گذاشته‌ایم وهم و خیالی بیش نیست؟ اما رنالیسم حقیقی همین است!... با رنالیسم مورد نظر آن‌ها حتی اندکی از رخدادهای واقعی و حقیقی را هم نمی‌توان توضیح داد. و ما با ایدنالیسم خود توانسته‌ایم حتی واقعیت‌ها را پیشگویی کنیم؛ واقعاً آن‌ها را پیش‌بینی کرده‌ایم.^۱

۲. من نظر خاص خود را درباره‌ی واقعیت در هنر دارم، و آنچه که از دید بسیاری به امور وهمی و خارق‌العاده پهلوی می‌زند از دید من عین واقعیت است. به گمان من، امور پیش‌یافته و روزمره و دیدگاه متعارف و سنتی نسبت به آن‌ها نه رنالیسم، بلکه چیزی کاملاً متضاد است. در هر روزنامه‌ای می‌توانید گزارش وقایعی را ببینید که هم کاملاً واقعی‌اند و هم در عین حال خارق‌العاده. از نظر نویسندگان ما این وقایع وهمی‌اند و بنابراین آن‌ها را به هیچ می‌گیرند؛ اما آن‌ها واقعیت دارند، چون واقعی [فاکت] اند... اما آیا/بله وهمی من واقعیت نیست؛ آن هم واقعیت از معمول‌ترین نوع آن؟ این نوع شخصیت‌ها حتماً در همین لحظه در آن لایه‌هایی از جامعه که از خاک جدا شده‌اند وجود دارند- آن لایه‌های اجتماعی که در واقعیت دارند به وهم و خیال تبدیل می‌شوند.^۲

۳. حقیقت در روسیه همواره خصلتی کاملاً وهمی به خود می‌گیرد. در واقع روس‌ها بالاخره موفق شده‌اند همه‌ی آنچه را که ذهن بشر در موردش دروغ می‌گوید به چیزی قابل فهم‌تر از حقیقت تبدیل کنند، و این دیدگاه سراسر دنیا را فرا گرفته است.^۳

۴. گیریم که این حکایتی وهمی است، اما با تمام این حرف‌ها امر وهمی در هنر

محدودیت‌ها و قواعد خاص خود را دارد. امر وهمی باید تا جایی به امر واقعی نزدیک و پیوسته باشد که تقریباً به آن ایمان بیاوری. پوشکین که خالق تقریباً همه نوع هنری بوده بی‌بی‌پیک را نوشته است که اوج هنر وهمی است. و واقعاً باور می‌کنیم که هرمان پنداری داشته است که با جهان‌بینی‌اش همخوانی دارد، و با این همه وقتی داستان را می‌خوانیم و به پایانش می‌رسیم، نمی‌دانیم که باید چه نظری بدهیم.^۴

۵. آن‌ها مرا روان‌شناس می‌خوانند: این درست نیست. من تنها واقع‌گرایی هستم به مفهومی والاتر، یعنی من اعماق روح بشر را به تصویر می‌کشم.^۵

در بررسی دقیق این قطعات تا حد زیادی به دلیل تنوع گفتارها و سبک آن‌ها با دشواری‌هایی روبه‌رو می‌شویم. اما با توجه به محیط فرهنگی خود داستایفسکی گرایش کلی در آن‌ها روشن و واضح است. شکی نیست که نظرات او از سنن به قول چارلز تیلر^۶ «بیانگری» ریشه می‌گیرند، و در عین حال خاستگاه آن‌ها در روسیه فلسفه‌ی ایدنالیسم آلمانی و شعر رمانتیک بود که داستایفسکی از نوجوانی به بعد مدام در معرضشان بود. بنا بر این سنت، حقیقت را نباید به واسطه‌ی روش‌های ظاهری و سطحی علم تجربی یا استدلال منطقی جست، بلکه باید به کمک شَم هنری در اعماق روح بشر غوطه خورد، و از این راه است که نه تنها اسرار روح بشر، بلکه رازهای کائنات را هم می‌توان کشف کرد.

اگر لحظه‌ای قطعه‌ی چهارم را کنار بگذاریم، می‌توانیم کلام داستایفسکی را به این ترتیب خلاصه کنیم. «واقع‌گرایی در معنایی والاتر» یا آنچه او «ایدنالیسم» می‌خواند دسترسی منحصر به فرد ما به حقیقت یا اعماق روح بشری را میسر می‌سازد و برداشتی روشن از پیشرفت روحانی یک جامعه یا ملت را در اختیارمان می‌گذارد. این شکل از رنالیسم را در امور پیش‌یافته روزمره یا برداشت‌های سنتی از آن‌ها نمی‌توان یافت و به برداشت‌های پوزیتیویستی «واقع‌گرایان» و منتقدان روسی معاصر نیز قابل تقلیل نیست. پس این رنالیسم را در کجا باید جست؟ گاهی ماهیت امر واقعی را در امر وهمی و استثنایی (به معنای غیرعادی و غیرطبیعی) باید جست‌وجو کرد. جالب این‌که در روسیه امر وهمی گاه به‌هیچ‌وجه استثنایی (به معنای نادر) نیست، بلکه هر روز می‌توان با آن روبه‌رو شد. هنگامی که مردمی از سنن بومی خود (از خاک) جدا می‌شوند، بیش‌تر به وهم و خیال نزدیک می‌شوند و عمق روح بشر را آسان‌تر می‌توان در آن‌ها یافت (همان‌طور که مثلاً آسیب‌شناسی روانی زندگی روزمره را در بیماران غیرطبیعی راحت‌تر می‌توان شاهد بود). به‌واقع به نظر می‌رسد که در روسیه حقیقت تقریباً همیشه خصلتی وهمی دارد.